عاشورا تجلی اسلام ناب(۳)

حوادث کربلا، اسلام زندگی...!

سید محمد سعید مدنی

حادثه عاشورا، پاسخ به سوال همیشه مطرح «کدام اسلام؟» است. فلسفه حفظ و تداوم عاشـــورا نیز بیش از هر چیز در این نکته ظریف نهفته است. عاشورا باید در هر زمان باقی بماند و مطرح باشـــد تا گمراهان و راهزنان ضدخدا و انسان، نتوانند با تفسیرهای قلابی و من‌درآوردی از اسلام، بشر را از یافتن و پیمودن صراط مستقیم، بازدارند و به انحراف بکشانند. حفظ عاشورا نیز در پرتو حفظ و ماهیت و معنای آن است نه به معنی حفظ ظاهر و وسایل و مراسم آن. فرهنگ عاشورا، فرهنگ چگونه زیستن است. فرهنگ زندگی است در همه ابعاد، عشق ورزیدن، پرستیدن، ذلت نپذیرفتن و انسان ماندن و آدم شدن و ... وقتی شناخت معنی و ماهیت عاشورا به عنوان راز و رمز ماندگاری عاشورا حجت می‌شود، غرض این است که عاشورا را در همه ابعاد باید دید. فرهنگ عاشورا برخلاف طرز تلقی اشتباه و تصور رایجی که معمولا وجود دارد و بعضی هم اصرار دارند که وجود داشته باشد، به معنای فرهنگ دنیاگریزی و بریدن از دنیا و پشت کردن به زندگی و غافل شدن از درد و رنج‌ها و واقعیات اجتماع و همنوعان و یکسره در اندیشه آخرت بودن نیست. اگر این طور بود، امام حسین(ع) این چنین به قلب معرکه نمی زد و با بزرگ‌ترین قدرت زمانه یعنی امپراطوری اموی که شـــرق و غرب عالم را تسخیر کرد و به آن مسلط بود، درگیر نمی‌شد.

نوشته‌اند که امام حسین(ع) - در مسیر کربلا گاهی این شعر را زمزمه می‌کرد:

و ان تکن الدنیا تعد نفیسه
فدار ثواب الله اعلی و انبل (لمعات الحسین)

یعنی: اگرچه دنیا قشنگ و نفیس و زیباست، اما هرچه دنیا قشنگ و زیبا باشد، آن خانه پاداش الهی خیلی قشنگ‌تر و زیباتر و عالی‌تر است. امام حسین(ع) در این اشـــعار (که بعضی احتمال داده‌اند از پدر بزرگوارشان حضرت علی(ع) است)، از دنیا به عنوان «امری نفیس» یاد می‌کند. هرچند که البته آخرت را که دریی یک زیستن شرافتمند و مرگی زیبا در راه حق به دست آید، زیباتر و عالی‌تر می‌داند.

بنابر این دشـــمنان اهل‌بیت و اسلافشان نتوانسته‌اند، عاشورا را نابود و از حافظه تاریخ و ذهن شیعیان و دوستداران محو کنند و در پروژه «عاشورازدایی» ناکام مانده‌اند،

درست است، فرهنگ عاشورا، فرهنگ شهادت است. اما مگر شهادت معنایی جز زندگی و چگونه زیستن می‌دهد. شهادت یک ابزار و تاکتیک است و مثل «زهد اسلامی» نتیجه حساسیت به زندگی در همه ابعاد مادی و معنوی آن است و شهید انسانی است در اوج قله انسانیت که به انسان‌ها درس زندگی می‌دهد

حربه تازه‌ای پیدا کرده که درصورت غفلت، خطرناک و کارآمد هم هست. آنها تلاش کرده‌اند عاشورا را دگرگونه معنی و آن‌طور که به نفع خودشان است و به نفع مردم نیســـت تعریف و تبیین نمایند و این‌گونه جلوه دهند که اسلام و فرهنگ عاشورا به معنی گریز از دنیا و ســـیاهی و ماتم و عزا و مصیبت و ضعف و شکســـت و ... خلاصه پشـــت کردن به دنیا و هر آنچه در آن می‌گذرد، است! اینجاست که باز باید پرسید، کدام اسلام؟ و کدام عاشورا؟

آن اسلام که امام حسین(ع) در حادثه عاشورا تعریف کرد و خود نماینده آن است. اسلام زندگی و امید است. عاشورای حسینی اصلا پاسخ به سوال «چگونه زیستن» اســـت. اسلام دین زندگی و حیات است. اسلام از مومن خواسته است قدر لحظه به لحظه نعمت بزرگی که خداوند به نام «عمر» به او ارزانی داشته است بداند و درجهت «انسان شدن» و تقرب هرچه بیشتر به حق از آن استفاده نماید و از این نظر در نزد جهانیان «نمونه و الگو» باشد.

مگر قرآن صرفا مسلمانان را خطاب قرار نداده است که باید امت نمونه و وسط برپا کنند: «وکذلک جعلناکم امه وسطا...» مگر امام جعفر صادق(ع) از شیعیان خود نخواسته است که «کونو لنازینا و لاتکونوعلینا شینا...» شهید بزرگوار علامه مطهری(ره)، ننوشته و نگفته است که: «اگر این کشور بخواهد اصلاح بشود، اگر بخواهد در جاده ترقـــی بیفتد، در جاده تعالی بیفتد، در جاده علم بیفتد، در راه صنعت بیفتد، در راه حریـــت و آزادیخواهی بیفتد، بهتریـــن راه و نزدیک‌ترین راه - اگر نگویم راه دیگری نیســـت - بهترین راه و نزدیک‌ترین راه همین است که از همین احساسات صادقانه مردم درباره حسین‌بن علی(ع) که حقیقت دارد و واقعیت دارد و درباره شخصی است که شایسته این احساسات است و صاحب یک مکتب بسیار بزرگ و عالی است، استفاده کنیم.» (ده گفتار، ص ۲۱۹)

درست است، فرهنگ عاشورا، فرهنگ شهادت است. اما مگر شهادت معنایی جز زندگی و چگونه زیستن می‌دهد. شهادت یک ابزار و تاکتیک است و مثل «زهد اسلامی» نتیجه حساســـیت به زندگی در همه ابعاد مادی و معنوی آن است و شهید انسانی اســـت در اوج قله انسانیت که به انسان‌ها درس زندگی می‌دهد: «حسین بن‌علی(ع) درس غیرت به مردم داد، درس تحمل و بردباری به مردم داد، درس تحمل شدائد و سختی‌ها به مردم داد، اینها برای ملت مسلمان درس‌های بسیار بزرگی بود.» (حماسه حسینی) جلد دوم، ص ۱۵۱)

درست است در عزای حسینی و در رثای قهرمان بزرگی چون حسین(ع)، باید گریست، اما چه گریه‌ای؟! «اینکه گفته‌اند رثای حسین‌بن علی (ع) باید همیشه زنده بماند، حقیقتی است و از خود پیغمبر گرفته‌اند و ائمه اطهار نیز به آن توجه کرده‌اند. این رثاء و مصیبت نباید فراموش بشود، این ذکر، این یادآوری، نباید فراموش بشود و باید اشـــک مردم را همیشه بگیرد. اما در رثای یک قهرمان، پس اول باید قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگریید، وگرنه رثای یک آدم نفله شده بیچاره بی‌دست‌وپای مظلوم که دیگر گریه ندارد و گریه ملتی برای او معنی ندارد. در رثای قهرمان بگریید برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا کنید.» (حماسه حسینی، جلد دوم، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)

امام حسین(ع) در عاشورا به ما آموخت انسان لایق بهترین زندگی‌هاست و شأن و مقام او نیست که برای دو روز زندگی تن به ذلت و خواری دهد . اوست که به سر تاریخ و بشـــریت نهیب می‌زند: «الموت اولی من رکوب‌النار» و اوست که می‌گوید: «ســـواری الموت الاسعاده»، و در پاسخ به تهدید «الدعی بن الدعی» (عبیدالله بن زیاد)، فریاد حیات‌بخش «.. هیات من‌الذله» را سر داد. این است که اسلام حقیقی، اسلامی که امام حسین(ع) در قیام عاشورا آن را احیاء و تعریف کرد، برخلاف بعضی ادیان و مذاهب دنیا را نه‌تنها از آخرت جدا نمی‌کند بلکه اصولا در اسلام راه آخرت از قلب دنیا می‌گذرد. از نظر این دین هرکس معاش ندارد، معاد ندارد، هر کس نان

آن اســـلام که امام حســـین(ع) در حادثه عاشورا تعریف کرد و خود نماینده آن است. اسلام زندگی و امید است. عاشورای حسینی اصلا پاسخ به سؤال «چگونه زیستن» است. اسلام دین زندگی و حیات است. اسلام از مؤمن خواسته است قدر لحظه به لحظه نعمت بزرگی که خداوند به نام «عمر» به او ارزانی داشته است بداند و درجهت «انسان شدن» و تقرب هرچه بیشتر به حق از آن استفاده کند و از این نظر در نزد جهانیان «نمونه و الگو» باشد.

ندارد، نماز ندارد و ... محمد مصطفی(ص) و علی مرتضی(ع)، این چهره‌های مجسم و نمادهای عینی و عملی اسلام، کدام یک زندگی و اجتماع را رها کرده، به دردهای مردم و عدالت اجتماعی و معیشـــت و نان و آب مردم بی‌توجه و نســـبت به نیازها و مشکلات توده‌ها، دغدغه نداشته و برای نجات و رستگاری «خود»، خودخواهانه در گوشـــه دیر و انتهای غاری منزوی و معتکف شـــده، زندگی اصحاب و یاران و دســـت‌پروردگان این بزرگواران را مطالعه کنیم. مالک را، ابوذر و مقداد و سلمان را ... از خصوصیت برجســـته این‌ها یکی این است که برای رضای خدا و برای نجات جامعه و دفاع از مظلوم، «خود» را یکسره فراموش کرده و علیه مظالم و مفاسد قیام کرده‌اند. آیا امام حسین(ع) جز این کرد؟ آیا امام حسین(ع)، نمی‌توانست بدون توجه به دردهای جامعه و نیازهای مردم و خطری که اسلام را تهدید می‌کرد، سر در عبای عبادت کشد و «هوهوکنان» راه و رسم زهد و عرفان و درویش‌مسلکی پیشه کند، آن هم در شرایطی که یزید حاضر بود درصورت سکوت امام حسین(ع)، همه چیز در اختیار امام قرار دهد، یزید و اعوان و انصارش هم اگر امام حســـین (ع) متعرض کارهای آنان نمی‌شد و روی کارهای آنها صحه می‌گذاشت حاضر بودند همه جور مساعدت را با امام بکنند، هرجا را می‌خواست به او می‌دادند، اگر می‌گفت حکومت حجاز و یمن را به من بدهید، حکومت عراق را به من بدهید، حکومت خراسان را به من بدهید، می‌دادند، اگر اختیار مطلق هم درحکومت‌ها می‌خواست و می‌گفت به اختیار خودم هرچه پول وصول شـــد و دلم می‌خواســـت بفرستم، می‌فرستم و هرچه دلم خواست خرج می‌کنم کسی متعرض من نشود، باز آنها حاضر بودند...» (ده گفتار، ص ۲۱۳ و ۲۱۴)

ذلت‌گریزی در قیام عاشورا

منصور پورمحیطی

از دیدگاه قرآن، خدا هرگز ذلت را نمی‌پذیرد و ساحت ربوبی او از چنین صفتی پاک و منزه است. مومنان نیز این گونه هستند و هرگز ذلت را جز در برابر خدا و رضایت الهی در چارچوب شریعت نمی‌پذیرند.

در مطلب حاضر نویسنده زمینه‌های ذلت اجتماعی مردم را بررســـی و فلسفه و چرایی ذلت‌ناپذیری امام حســـین(ع) را واکاوی کرده است.

***

«هیهات منا الذله» شعار امام حسین(ع)، بر گرفته از رهیافت سنت و سیره قرآنی پیامبر مکرم (ص) است که به عنوان راهبردی بنیادین در قیام آن حضرت‌مطرح می‌شود. آن حضرت بارها دراشکال گوناگون بر این شعار تاکید دارد تا بیانگر فلســـفه و ســـبک زندگی بویژه در تعاملات اجتماعی – سیاسی آن حضرت باشد.

به طـــور طبیعـــی ذلت‌گریزی، نقیـــض آن یعنی عزت‌گرایـــی را بـــه دنبال دارد و آن حضرت با شـــعار خویش، عـــزت گرایی و عـــزت خواهـــی را به عنوان فلســـفه و هدف زندگی در ســـبک زندگـــی مطلوب و محبـــوب می‌داند و در پی کســـب آن حتـــی از جان مایه می‌گذارد؛ زیرا رهیافت ســـنت و ســـیره پیامبری اســـت که سرمشـــق همگان از جمله امـــام المتقین حســـین‌بن‌علی بن‌ابی‌طالب(ع) است. امام حسین(ع) سیره خویش براساس سنتِ و سیره جدش تنظیم کرده و می‌فرماید: انّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِـــرًا وَ لا بَطَرًا وَ لا مُفْسِدًا وَ لا ظالِمًا وَ إِنّمـــا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاِصْلاحِ فی أُمّةِ جَدّی. أُریدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْروفِ وَ أَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَسیرَ بِسیرَةِ جَدّی وَ أَبی عَلِی بْنِ أَبیطالب؛ من برای خوشگذرانی و خودخواهی و خودآرایی و ایجاد ظلم و فساد خارج نشدم، بلکـــه فقط برای نجات و صلاح امت جدم محمد خارج شدم. می‌خواهم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و به شیوه جدم محمد و پدرم علی‌بن‌ابی‌طالب حرکت کنم. (بحارالانوار، ج ۴۴،ص ۳۳۰)

پس امام حسین(ع) به طور طبیعی در مسیری گام نمی‌گذارد که خلاف عزت باشد؛ زیرا از نظر قرآن، منشاء عزت تنها خدا است؛ و هر کسی که مظهر اسمای الهی باشد و به عنوان «عبده و عبدالله» اسمای الهی را به تمام و کمال ظهور داده باشد، به طور طبیعی، مظهر اسم عزیز خواهد بود. از آنجایی که پیامبر(ص) مظهر اتم و اکمل همه اسمای الهی است، اسم عزیز با تمام کمالیت خود در آن حضرت(ص) ظهور کرده است. مومنانی که شیعه پیامبر(ص) هستند و از آن حضرت(ص) پیروی می‌کنند، به طور طبیعی مظهر این اسم خواهند بود و توطئه‌های دشـــمنان در راستای خواری آنان هیچ تاثیری نخواهد داشت؛ چنانکه خدا در مقام نفی توطئه منافقان مدینه می‌فرماید: یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَی الْمَدِینَةِ لَیُخْرِجَنّ الأَعَزّ مِنْهَا الأَذَلّ وَلِلّهِ الْعِزّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَلَکِنّ الْمُنَافِقِینَ لَا یَعْلَمُونَ؛ منافقان می گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعا آنکه عزتمندتر اســـت آن ذلیل‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد؛ در حالی که عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی دانند. (منافقون، آیه ۸)

در این آیه بروشـــنی بیان می‌شـــود کـــه عزت با خاستگاهی الهی تنها برای اولیای الهی است که شامل پیامبر(ص) و مومنان اســـت؛ بنابراین دیگران از عزت واقعی و حقیقی بهره‌ای نبرده‌اند و تنها خیال عزت دارند. دیگر آنکه عزت در تقابل ذلت اســـت و جایی که عزت است، ذلت نیست؛ و جایی که ذلت است، عزت نیست.

از نظر قرآن، خدا هرگز ذلت را نمی‌پذیرد و ساحت ربوبی او از چنین صفتی پاک و منزه است.(اســـراء، آیه ۱۱۱) مومنان نیز این گونه هستند و هرگز ذلت را جز در برابر خدا و رضایت الهی در چارچوب شریعت نمی‌پذیرند. از همین رو مومنان در برابر دو دارنده صفت ولایت؛ یعنی در برابر ولایت الهی و ولایت والدین ذلتی را به نمایش می‌گذارند که برخاســـته از عزت است. چنانکه خدا به مومنان فرمان می‌دهد تا در برابر والدین این‌گونه باشند: وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیرًا؛ و از سر مهربانی بال ذلت و فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.(اسراء، آیه ۲۴)

پس خدا ذلت مردمان را تنها در برابر ذات خویش یا

از نظر قرآن، اجتماعی که خطوط قرمز الهی را مراعات نمی‌کند و با استناد به شبهاتی نســـبت به قیامت، فجور و دریدگی را به نام آزادی نهادینه می‌کند امتی هنجارشکن اســـت که نه تنها عذاب ذلت و خواری را در آخرت می‌چشـــد، بلکه در همین دنیا گرفتار ذلت می‌شود تا کیفر رفتار خویش را در همین دنیا نیز تجربه کند.

ولایت والدین می‌پذیرد و آن را عین عزت برای مومنان قـــرار می‌دهد، اما به هیچ وجه ذلت را برای مومنان در برابر هیچ کس دیگری نمی‌پذیرد. این بدان معنا است کـــه مومنان، باید در اجتماع به گونه‌ای رفتار کنند که عزتمدارانه و ذلت‌گریزانه باشد؛ زیرا ذلت و خواری برای افراد انســـانی در دنیا زمانی است که علیه ولایت الهی باشند و خداوند آنان را خوار و ذلیل کرده باشد؛ چنان‌که یهودیان را به سبب تمرد و عصیان، در دنیا ذلیل کرد. (بقره، آیه ۶۰؛ آل عمران، آیه ۱۱۲)

ذلت اجتماعی و سیاسی فاسقان

از نظر قرآن، مهمترین، جلوه ذلت در دنیا، اطاعت و تسلیم‌پذیری است؛ زیرا بر اساس آموزه‌های قرآن، از مهمترین آثار و تبعات ذلت، اطاعت و تســـلیم محض بودن اســـت. البته اگر این تسلیم و اطاعت در برابر خدا باشد، عین عبودیت است؛ اما اگر در برابر غیر خدا باشد، عین عقوبت است.

از نظر قرآن، بیشترین جلوه ذلت دنیوی، در اطاعت اجتماعی – سیاســـی خودنمایی می‌کند. از همین رو رهبران سیاسی و اجتماعی طاغوتی برای ایجاد سلطه بی‌چون و چرای خویش، به دنبال تذلیل و اســـتخفاف مردم هســـتند تا این‌گونه مطیع و تسلیم آنان باشند؛ چنانکه فرعون برای دســـتیابی به ســـلطه استبدادی خویش از همین روش بهره گرفته است؛ خدا می‌فرماید: فَاسْتَخَفّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ؛ پس قوم خود را ســـبک مغز یافت و آنان را فریفت و به خفت و خواری کشاند و آنان اطاعتش کردند؛ چرا که آنها مردمی فاسق بودند. (زخرف، آیه ۵۴)

از نظر قرآن، علت اینکه قوم فرعون گرفتار اطاعت بی‌چون و چرای فرعون شدند، رفتار زشت خود آنان بود؛ زیرا فسق به معنای بی‌حیایی اخلاقی است، به طوری که شخص پوسته تقوا و حیا را کنار می‌گذارد و ارتباط حفاظتی پوست و گوشت را از میان بر می‌دارد؛ چنان‌که در فرهنگ عربی وقتی پوســـته حفاظتی دانه خرما از گوشت آن چنین جدا شده باشد، فسق نامیده می‌شود. در نگـــرش قرآنی، همین فســـق مردمان مصر موجب می‌شود تا فرعون با آگاهی از نابهنجاری ذاتی آنان، این مردمان را ســـبک مغز یافته و خفت را بر آنان تحمیل کرده و آنان را به اطاعت بی‌چون و چرای خویش بکشاند.

به ســـخن دیگر، گرایش‌هـــای نابهنجاری مردمان موجب می‌شود تا سلطه گران و سلطه جویان، بستری مناسب برای اعمال سلطه خویش بیابند و مردمان را به بازی گیرند و بر موج احساســـات باطل و دروغین آنان ســـوار شـــده و آنان را به هر سمت و سویی که دوست دارند بکشانند.

از آنجا که آموزه‌های اسلام، به دنبال سلطه ولایت الهی بر اجتماع است، اجازه نمی‌دهد تا نابهنجاری‌ها و ضدارزش‌ها در اجتماع شکل گیرد و بستری برای سلطه ظالمان و مستکبران فراهم آورد؛ از همین رو با هر گونه نابهنجاری‌ها و ضد ارزش‌ها به وســـیله امر به معروف و نهی از منکر مبارزه می‌شـــود؛ زیرا اگر نابهنجاری‌ها در اجتماع نهادینه و به شـــکل پدیده‌های اجتماعی بروز و ظهـــور کند، به طور طبیعی، ظالمان و مســـتکبران می‌توانند سلطه سیاســـی و اجتماعی خویش را بر آن نهـــاده و اجتماع را به خواری و زبونی و ذلت کشـــانده و با اســـتضعاف مردمان، آنان را برده مطامع سیاســـی، اجتماعی و اقتصادی خویش کرده و به بهره‌گیری جنسی و استثمار و مانند آنها بپردازند.

از نظـــر قرآن، اجتماعی که خطـــوط قرمز الهی را مراعات نمی‌کند و با استناد به شبهاتی نسبت به قیامت، فجور و دریدگی را به نام آزادی نهادینه می‌کند(قیامت، آیات ۱ تا ۵) امتی هنجار شکن است که نه تنها عذاب ذلت و خواری را در آخرت می‌چشـــد، بلکه در همین دنیا گرفتار ذلت می‌شـــود تـــا کیفر رفتار خویش را در همین دنیا نیز تجربه کند.(بقره، آیه ۶۱؛ نساء، آیه ۱۴)

چنانکه گفته شد، مهمترین و اساسی ترین، جلوه عقوبت ذلت دنیوی، سلطه مستکبران و ظالمان بر آنان خواهد بود تا با ولایت مطلق خویش، آنان را خوار و ذلیل و زبون سازند و هیچ عزتی برای آنان به جا نگذارند؛ پس ناموسشان را به غارت برند، فرزندانشان را به استثمار و بهره‌گیری جنســـی و اقتصادی بکشانند و مردانشان را به بردگی برند و آنها را از خانه‌ها و دیار و کاشانه‌شـــان آواره سازند. (بقره، آیات ۴۹ و ۶۱ و ۲۶۴؛ نساء، آیه ۱۴؛ قصص، آیه ۴؛ اعراف، آیه ۱۴۱)

بنابراین، اگر اجتمـــاع و امتی بر خلاف آموزه‌های شرایع اســـلامی عمل و رفتار کند، گرفتار ستمگرانی می‌شود که آنان را به اطاعت استبدادی می‌کشانند و از آنان بهره می‌گیرند و به استثمار آنان می‌پردازند. اینان پیـــش از آنکه عذاب ذلـــت آور دائم آخرت را در دوزخ تجربه کنند(فرقان، آیـــه ۶۹)، در همین دنیاخواری و ذلت حاکمان ستمگر مســـتبد را تجربه خواهند کرد. (انعام، آیات ۱۲۳ و ۱۲۴؛ بقره، آیات ۴۹ و ۶۱ و ۲۶۴؛ نساء، آیه ۱۴؛ قصص، آیه ۴؛ اعراف، آیه ۱۴۱)

خدا به همگان از جمله مســـلمانان هشدار می‌دهد چنانکه یهودیان و اهل کتاب را به سبب تمرد و عصیان نسبت به پیامبران و تعدی به حدود ارزش‌ها و احکام و ســـنت‌های الهی مجازات نمود و در دنیا خواری و ذلت و مســـکنت را بر آنان حاکم کرد و حاکمیت طاغوت و مستبدان را بر آنها مستولی ساخت، همچنین بر اساس سنت‌های الهی، ممکن است مسلمانان نیز به سبب فسق و تعدی‌گری نســـبت به حدود الهی مجازات و عقوبت شوند؛ زیرا ذلّت و خواری دشمنان خدا از هر قسم، یکی از سنّت‌های الهی در طول تاریخ بوده و هست(مجادله، آیه ۵)؛ به عبارت دیگر جریان ذلّت دشـــمنان در طول تاریخ، سنّتی الهی است که هر دشمن خدا و پیامبر(ص) را شامل می‌شـــود؛ از آنجا که مثلا رباخواران به جنگ علنـــی خدا رفته و اعلان رســـمی در این‌باره کرده‌اند، به طور طبیعی گرفتار چنیـــن خواری و ذلتی در دنیا خواهند شد. بنابراین، اگر جریان سنّت خدا، در فرجام ذلّت بار کافران در آیات قرآن مطرح شـــده است،(توبه، آیات ۱ و ۲) همچنین ســـنت خدایی نیز درباره فرجام مسلمانانی مطرح می‌شود که بر خلاف آموزه‌های وحیانی عمل می‌کنند.

ذلت‌گریزی امام حسین(ع)

از نظر قـــرآن، عواملی موجب ذلـــت افراد اجتماع می‌شود که همگی به تجاوزگری نسبت به حدود الهی باز می‌گردد. بنابراین، تنها راه برای رهایی از ذلت دنیوی و اخروی مراعات حـــدود الهی از ایمان(تحریم، آیه ۸؛ یونس، آیه ۹۸)، احســـان(یونس، آیه ۲۶) و عمل صالح (تیـــن، آیات ۵ و۶) با پیـــروی از پیامبران و آموزه‌های آنان(تحریم، آیه ۸؛ طه، آیه ۱۳۴) اســـت؛ زیرا حافظان حدود الهی رستگار هستند و سعادت را در دنیا و آخرت تجربه خواهند کرد.(توبه، آیه ۱۱۲)

البته از نظر قرآن، حافظان حدود الهی تنها با عمل شخصی وحفظ آن در دایره رفتار شخصی نمی‌توانند از خسران ابدی رهایی یابند و به رستگاری ابدی برسند؛ بلکـــه باید در قالب «امربه معـــروف و نهی از منکر» به تواصی به حق و صبر(عصر، آیات ۱ تا ۳) عمل کنند. از همین رو توجه به وضعیت دیگر افراد اجتماع به عنوان یک وظیفه برای هر یک از افراد مسلمان مطرح است؛ زیرا راه رهایی از خسران ابدی، ولایت متقابل همگانی در قالب فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. این بدان معناست که ذلت‌گریزی، زمانی تحقق می‌یابد که عزت اجتماعی را برای همگان بخواهیم و در این راستا حرکت و عمل کنیم.

بنابراین، امام حسین(ع) در راستای آموزه‌های قرآن، وظیفه مسلمانی خویش دانست تا به امر معروف و نهی از منکر اقدام کند. از نظر امام حسین(ع) امت اسلام به سبب فسق آشکار خویش مبتلا به رهبری فاسق شد؛ اما این بدان معنا نیست که از انجام فریضه شانه خالی کند؛ بلکه باید به عنوان نه تنها امام المسلمین، بلکه به عنوان

یک مسلمان از هر گونه پذیرش رهبری فاسق چون یزید فرعون صفت سرباز زند و به مقابله با او برخیزد.

امام حسین(ع) بر این باور است که پذیرش ولایت طاغوتـــی یزید به معنای پذیرش حاکمیتی اســـت که ماندگاری فســـق و نابهنجـــاری را در میان امت تداوم و اســـتمرار می‌بخشـــد. اگر امت مبتلا به فسق و فجور شده است، پذیرش یزید، به معنای تثبیت این فسق و نهادینه‌ســـازی آن است. این‌گونه است که نه تنها امت اسلام از فسق به کفر می‌رود، بلکه اسلام نیز به تباهی خواهد رفت.

به سخن دیگر، سکوت امام حسین(ع) در این زمان، تنها در برابر فسق مسلمانان نیست، بلکه در برابر فاسقی است که ریشه اسلام را به عنوان فلسفه و سبک زندگی می‌زند. اگر امام حسین(ع) ولایت طاغوتی یزید را حتی با سکوت، بپذیرد به این معنا است که یزیدی حاکمیت می‌یابد که گفتمان اســـلامی را به طور کل از اجتماع می‌گیرد و با چنین حاکمیتی، مسلمانی و بلکه اسلام از دســـت می‌رود. از همین رو آن حضرت می‌فرماید: و علی‌الاسلام الســـلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید و لقد سمعت جدّی رسول‌الله یقول: الخلافة محرّمة علی آل أبی سفیان؛ هنگامی که امّت به خلیفه‌ای مانند یزید گرفتار شـــدند فاتحه اسلام را باید خواند و همانا من از جدّم رســـول خدا (ص) شنیدم که فرمودند: خلافت بر آل ابی ســـفیان حرام اســـت؛ و سخنان بسیار در میان حضرت و مروان جاری شد. پس مروان از نزد حضرت با حالت غضبناک رفت.(منتهی الامال ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۷۰۱ – ۷۰۰)

از نظر امام حسین(ع) با حاکمیت طاغوتی یزید، این اســـلام است که به عنوان یک گفتمان حاکم بر جامعه از دست می‌رود. بنابراین، پذیرش حاکمیت طاغوتی از سوی مسلمانان فاسق، شاید یک امر طبیعی و در راستای

از نظر امام حســـین(ع) امت اسلام به سبب فسق آشکار خویش مبتلا به رهبری فاسق شد؛ اما این بدان معنا نیست که از انجام فریضه شانه خالی کند؛ بلکه باید به عنوان نه تنها امام‌المسلمین، بلکه به عنوان یک مسلمان از هر گونه پذیرش رهبری فاســـق چون یزید فرعون صفت سر باز زند و به مقابله با او برخیزد.

سنت الهی ذلت برای فاسقان باشد چنانکه قوم فرعون به سبب فسق خویش گرفتار حاکمیت استبدادی فرعون شـــدند(زخرف، آیه ۵۴)؛ اما پذیرش آن از ســـوی امام حســـین(ع) به عنوان شیعه پیامبر(ص) و رهبری آگاه امت به معنای مهر تایید بر حاکمیت طاغوتی و فرعونی یزید است؛ پس چنانکه حضرت موسی(ع) علیه حاکمیت فرعونی قیام کرد و در برابر فسق و استبداد ایستاد، امام حســـین(ع) نیز در برابر فسق امت و استبداد حاکمیت ایستاد و قیام کرد.

امام حسین(ع) در تبیین مواضع خویش نسبت به فسق امت و مسلمانان فاسق به نکاتی توجه می‌دهد که جهت گیری قیام نیز روشن و واضح می‌شود. رهیافتی که بر اساس سنت قرآنی پیامبر(ص) می‌بایست اجرایی و به یک راهبرد در قیام تبدیل می‌شد. در روایت است: عقبه‌بن‌ابی‌العیزار گفت: حسین (ع) در منطقه ذی حسم بر پای خاســـت، خدا را شکر گزارد و او را ستود سپس گفت: چیزی پیش آمد که می‌بینید و به‌درســـتی که دنیا دگرگون شده است و نیکی‌های آن پشت کرده‌اند و با شـــتاب در حال گذر اســـت پس، از آن جز اندکی آب، چون ته‌مانده‌ای که حق به کار بســـته نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود. حقا که مؤمن باید ملاقات با خدا را بخواهد. به‌راستی که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ســـتمگران را جز رنجش و انزجار نمی‌بینم. (تحف العقول، ابن ابی شعبه، ص ۲۴۹)

امـــام (ع) در اینجا آشـــکارا می فرمایـــد: الا ترون ان الحـــق لا یعمل به و ان الباطـــل لا یتناهی عنه؛ آیا نمی‌بینید حق عمل نمی شود؛ امر به معروف نمی شود و تا جایی که بخواهی باطل است و نهی از منکر وجود ندارد.

امام در ادامه آن می‌فرماید وقتی این آسیب اجتماعی به شـــکل یک پدیده نابهنجـــار اجتماعی، جامعه‌ای را فراگرفت و امر به معروف و نهی از منکری ترک شـــد، وظیفه یک مومن، چه رســـد رهبر مومنان، این است: لیرغب المومن فی لقاءالله محقا، بســـیار بهتر است که انسان بمیرد و به نزد خدا رود.

بنابرایـــن از نظر آن حضرت وظیفه مبارزه با چنین پدیده‌هـــای اجتماعی که نه تنها ســـطح اجتماع را در نوردیـــده و به بالاترین مراکز حاکمیت و حکومت نفوذ کرده و در آن خانه و آشیانه ساخته، چیزی جز مبارزه تا حد شهادت نیست. به سخن دیگر، لازم است تا مومنان علیه حاکمیتی که فســـق را نهادینه می‌کند و به جای هنجارهـــا و ارزش‌ها، ناهنجاری‌ها را حتی به نام دولت اسلامی نهادینه می‌کند، قیام به شمشیر کنند. هر فرد مومنی باید قیام کند ، هر چند که بیشتر امت یا اکثریت آن فاسق مسلمانی باشند که به ظاهر مسلمان و در باطن اهل فسق و فجور هستند و به ارزش‌ها بی‌توجه بوده و بـــه ضد ارزش‌ها بها می‌دهند؛ پس گروه اندک مومنان می‌بایست برای رهایی از شر حاکمیت طاغوتی فاسق که در راستای تشدید و تحکیم نابهنجاری‌ها گام بر می‌دارد، قیام کنند و شـــهادت را در این راه به جان بخرند؛ زیرا مومن نمی‌تواند حاکمیت گفتمانی سیاســـی فسق را بپذیرد و تن به آن ذلت و خواری بدهد. از همین رو امام حســـین(ع) می فرماید: من زندگی با این ظالمان و در چنین جامعه ای را جز رنج و سختی نمی دانم و مرگ و شهادت در این راه را سعادت می پندارم. آن حضرت نمی‌خواهد با عزلت نشینی عزت شخصی دروغین داشته باشد، بلکه با عزت خواهی در مقام جهاد و شهادت مرگی را می‌طلبد که در آن نفی حاکمیت فسق مسلمانی باشد که مدعی دولت اسلامی است.

به سخن دیگر، همراهی اکثریت اجتماع با حاکمیت فاســـقانی چون یزید که به نهادینه‌ســـازی پدیده‌های اجتماعی نابهنجار و ضد ارزشی رو آورده‌اند، نمی‌تواند عذری موجه در پیشـــگاه خدا باشد؛ پس مومن باید با اندک توانایی به گونه‌ای عمل کند که حاکمیت نتواند مشروعیت خویش را تثبیت کند و مقبولیت اجتماعی خود را به یک مشروعیت سیاسی دینی مبدل سازد. از همین رو نفی حاکمیت فاسقانه هر دولت اسلامی و یا مدعی اســـلامی لازم دانسته شده است و بر امت مومن اســـت تا به زوال آن قیام کنند و تا درجه شهادت از پا ننشینند؛ زیرا سعادت در چنین مرگی عزتمدارانه است که ذلت را از خود و امت دور می‌ســـازد و مشـــروعیت نظام سیاســـی مدعی دینداری فاسقان هنجارشکن را نفی می‌کند.

در ادبیات دیگر پیروان امام حسین(ع) نیز می‌توان این شعار را به اشکال گوناگون مشاهده کرد؛ زیرا هدف همه قیام کنندگان، نفی حاکمیتی است که در راستای تثبیت ســـازی نابهنجاری‌های ضد ارزش‌های اسلامی تلاش می‌کند و با تقبیح ارزش‌های اســـلامی و تقویت نابهنجارها، بر آن است تا حاکمیت گفتمان اسلامی را از ریشه بر کند.

ابن طاووس در لهوف از مسلم بن عقیل نقل می‌کند کـــه وی به عبیدالله ابن زیاد دربـــاره علت خروج علیه حاکمیت فاســـقانه یزیدی می‌گوید: علت خروج ما این است که شما معروف را در گورستان مدفون ساختید؛ منکرات را آشکار کردید؛ رفتار شما به رفتار کفار یعنی کسری و قیصر شبیه‌تر است تا رفتار یک رهبر مسلمان. (لهوف، سید بن طاووس ص ۳۳.)

پس حاکمیت فاســـقانه یزیـــدی در حال تثبیت ارزش‌هایی بود که بخـــش اعظم امت نیز مبتلا به آن بودنـــد؛ با این تفاوت که پیش از این تنها مردم،گرفتار چنین فسقی بودند، امروز این نهاد حاکمیت است که پرچمدار چنین گفتمانی شده است تا این‌گونه گفتمان اســـلامی را به طور کامل از جامعه حذف کند. پذیرش چنین ذلتی نه تنها شایسته مومن نیست، چه رسد رهبر مومنان، امام حسین(ع).

از ایـــن رو مهمترین شـــعار آن حضـــرت در کربلا «هَیْهَـــاتَ مِنّا الذِّلّة» می‌شـــود؛ و ایشـــان بارها به این جمله با تعابیر و مضامین نزدیک به آن‌اشاره می‌کند. چنان‌که هنگامی که از پیشـــنهاد ابن زیاد آگاه شـــد، در پاســـخ به آن فرمودنـــد: أَلَا إِنّ ال